

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، پاییز ۱۴۸۳، شماره مسلسل ۱۹، ص ۶۳-۹۲

سیف الدوله صدقه، امیر شیعی بنی مزید

محسن مومنی*

طایفه بنی مزید یکی از شاخه‌های قبیله بنی اسد بود که در سال (۴۰۳ق) موفق به تشکیل امارت شیعی بنی مزید گردید. اولین امیر این امارت، علی بن مزید بود که از سوی سلطان الدوله بویه به قدرت رسید. پس از وی پسرش نورالدوله دیس به حکومت رسید که دوران امارت او به دو بخش تقسیم می‌شود؛ یکی امارت بنی مزید در دوره آل بویه و دوم امارت بنی مزید در دوره تسلط سلجوقیان بود که در دوره اول به دلیل ضعف آل بویه در عراق قدرت بنی مزید افزایش یافت، ولی در دوره دوم به دلیل تسلط سلجوقیان سنی مذهب بر عراق، در قدرت بنی مزید کاهش محسوسی ایجاد شد. بعد از مرگ نورالدوله پسرش بهاءالدوله منصور به امارت رسید که قدرت او نیز کم بود. با قدرت یافتن یکی از بزرگترین امیران این سلسله، یعنی سیف الدوله صدقه در سال (۴۷۹ق)، امارت بنی مزید جانی تازه یافت و درگیری بر سر جانشینی سلطان ملکشاه فضایی ایجاد کرد تا صدقه به یکی از قدرت‌های بزرگ شیعی در عراق مبدل گردد. در این مقاله به اقدامات این امیر بزرگ شیعه و تأثیر او در تحولات عصر سلجوقی پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: آل بویه، سلجوقیان، بنی مزید، تشیع، سیف الدوله، حله.

امارت سیف‌الدوله صدقه

بعد از مرگ بهاء‌الدوله منصور در سال (۴۷۹ق) پسرش سیف‌الدوله صدقه به امارت بنی مزید رسید، ملک‌شاه حکومت او را تأیید کرد و خلیفه مقتدی بالله، برای او خلعت فرستاد.^۱ استانلی لین پل، اعتقاد دارد که قدرت یافتن سیف‌الدوله صدقه در قلمرو بنی مزید با اعمال نظر خلیفه عباسی بوده است.^۲ ولی با توجه به اینکه حکومت بنی مزید خراجگزار سلجوقیان شده بود و بهاء‌الدوله منصور نیز با تعهد پرداخت خراج سالیانه از سوی سلجوقیان به قدرت رسید، بنابراین تأیید صدقه باید از سوی ملک‌شاه بوده باشد، و خلیفه عباسی تنها با فرستادن خلعت می‌توانست وی را تأیید کند؛ امارت سیف‌الدوله صدقه کاملاً زیر نظر حکومت ملک‌شاه سلجوقی بود؛ به گونه‌ای که در این دوران شش ساله تا مرگ سلطان ملک‌شاه قدرتمند، سیف‌الدوله نتوانست به قدرت‌طلبی‌های خود بپردازد و تنها در این دوران بنی مزید به ایفای نقش در برابر قبایل راهزن پرداخت. در سال (۴۸۳ق) اعراب بیابانگرد به بصره حمله کردند و آنجا را غارت نمودند، سعدالدوله گوهر آئین، (شحنه بغداد) سیف‌الدوله صدقه را برای اصلاح امور به آنجا فرستاد، زیرا نیروهای سلجوقی نتوانستند کاری انجام دهند، بنابراین از صدقه کمک خواست و صدقه قبل از اینکه بتواند اقدامی اساسی بکند اعراب، شهر را ترک و اقدام به فرار می‌کنند و حضور او در بصره مانع از ادامه غارتگری می‌شود.^۳ در سال (۴۸۵ق) که ملک‌شاه مُرد، قبیله‌ی غارتگر خفاجه که همیشه منتظر فرصتی برای چپاول شهرها و مناطق آباد بودند، به شهر کوفه حمله کردند. در این زمان به دلیل درگیری‌های بین مدعیان قدرت سلجوقی، یعنی برکیارق و محمود، تنها سیف‌الدوله بود که توانست به مقابله با آنان بپردازد و سرکوبشان کند.^۴ این قبیل کارها باعث شده بود که حتی خلیفه عباسی نیز به لزوم تداوم قدرت بنی مزید پافشاری کند. در این دوران رابطه‌ی سیف‌الدوله با خلیفه عباسی در حدّ مطلوبی بود. بعد از مرگ سلطان ملک‌شاه سلجوقی، قلمرو سلجوقیان دستخوش آشوب‌ها و

درگیری‌های فراوانی شد که مدعیان قدرت مسبب آن بودند و این فضا، فرصت مناسبی به سیف الدوله داد تا به افزایش قدرت خود بپردازد و به تدریج به عنوان یک قدرت تأثیرگذار در سیاست سلجوقیان تبدیل شود. یکی از نمونه‌های آن در این عصر، تبدیل شدن قلمرو آنها به پناهگاه مخالفان و فراریان از خلافت عباسی یا سلجوقی بود، به گونه‌ای که در سال (۴۸۸ق) وزیر خلیفه المستظهر؛ یعنی عمیدالدوله محمد بن فخرالدوله که از خلیفه متوهم شده بود، به نزد صدقه فرار کرد و خلیفه بعد از فرستادن پیک‌های متعدد و دلجویی از او توانست، این وزیر را به بغداد برگرداند.^۵ یک سال بعد، یعنی در سال (۴۸۹ق) بنی خفاجه قلمرو سیف الدوله را مورد هجوم قرار دادند. سیف الدوله سپاهی به فرماندهی پسر عموی خود، قریش بن بدران در پی آنها فرستاد ولی خفاجه او را دستگیر کردند و بعد هم رهایش کردند. سرانجام خفاجه قصد کربلا کردند و در آنجا دست به تبهکاری و فساد زدند و این بار صدقه سپاهی برای دفع آنها مهیا کرد و آنان را تحت فشار قرار داد و گروه بسیاری از آنها را حتی تا نزدیک ضریح به قتل رساند.^۶ سیف الدوله با این اقدامات و محک زدن قدرت خود توانست در بین النهرین آوازه‌ای پیدا کند.

سیف الدوله برای به قدرت رسیدن به تدریج، به مدعیان قدرت نزدیک شد و در اتحادهای آنها شرکت فعال پیدا کرد.

رابطه سیف الدوله صدقه با برکیارق

بعد از مرگ ملکشاه، وزیرش تاج الملک و ترکان خاتون اقدام به ایجاد حزبی در برابر طرفداران نظام الملک کردند. آنها به سرعت محمود چهار ساله را به تخت سلطنت نشانندند و از خلیفه برای او لقب ناصرالدین والدین گرفتند. گروهی مخالف، که معروف به نظامیه و هواداران خواجه نظام الملک بودند وارد عمل شدند و ابوالمظفر برکیارق دوازده ساله را به شهر

ری بردند و تاج پادشاهی به سرش گذاشتند. برکیارق در ابتدای قدرت یابی خود، با مدعیان مختلف سلطنت مانند: تنش، ارسلان ارغون و محمود روبرو شد و توانست آنها را شکست دهد. مرکز قدرت شخصی برکیارق عراق و مغرب ایران بود، علاوه بر این توجه ویژه‌ای به خراسان که مهد قدرت و دولت آنها بود، داشت. رسم تقسیم قلمرو که در عصر سلجوقی رایج بود باعث شد که برکیارق، حکومت خراسان را به برادرش سنجر بدهد و همچنین گنجه را به اقطاع محمد داد، که برادر تنی سنجر بود. تا سال (۴۹۰ ق) برکیارق مشغول فرونشاندن شورش‌ها و آرام کردن قلمرو خود بود و از سال (۴۹۸-۴۹۰ ق) او گرفتار درگیری با برادر ناتنی‌اش ابوشجاع محمد تپر* بود.^۷

در سال (۴۹۲ ق) محمد که مدعی سلطنت بود از خلیفه لقب غیاث الدین والدین گرفت، او از حمایت برادرش سنجر و نظامیه برخوردار بود. هم‌چنین مؤیدالملک پسر نظام‌الملک که به نظام‌الملک ثانی نیز معروف است وزیر او شد. طرفداران محمد بیشتر دیوانسالاران خراسانی یا دست‌پروردگان نظام‌الملک بودند، در مقابل طرفداران برکیارق دیوانسالاران عراقی بودند که بسیاری از آنها تمایلات شیعی داشتند. سیف‌الدوله صدقه در ابتدای درگیری‌های جانشینی ملکشاه سلجوقی جانب برکیارق را گرفت، او در شعبان سال ۴۸۶ ق به نزد سلطان برکیارق در نصیبین رفت و با او دیدار کرد و با وی روانه بغداد شد.^۸ اتحاد سیف‌الدوله با برکیارق باعث شد که در درگیری سال (۴۹۳ ق) سلطان برکیارق با برادرش سلطان محمد که به جنگ سفیدرود معروف است سپاهی به فرماندهی پسرش عزالدوله در اختیار برکیارق قرار دهد. این نبرد که نخستین نبرد از نبردهای پنجگانه این دو مدعی قدرت بود به شکست برکیارق منتهی شد.^۹ فرمان‌برداری سیف‌الدوله صدقه از سلطان برکیارق دوامی نداشت، زیرا در جنگ دوم به سال (۴۹۴ ق) که بین سلطان محمد و برکیارق درگرفت کمکی به برکیارق نکرد هرچند که

*. تپر در ترکی یعنی آنکه می‌یابد، پیدا می‌کند.

این درگیری با پیروزی برکیارق به پایان رسید، ولی با کمک‌هایی که سنجر به محمد نمود باعث شد که نیروهای برکیارق تحلیل بروند. مشکلات مالی که برای برکیارق به وجود آمد باعث، رویگردانی متحدانی چون صدقه از او شد به گونه‌ای که در سال (۴۹۴ ق) بعد از نبرد دوم، وزیر برکیارق یعنی ابوالمحاسن دهستانی به صدقه نامه نوشت و به او گفت: «از خزانه سلطانی هزار هزار دینار نزد تو به جای مانده و چنین و چنان دینارها از بابت سال‌های بسیار است آنها را بفرست وگرنه سپاهیان به آن سوی گسیل می‌داریم و بلاد تو و آن مال را می‌گیریم». هنگامی که این نامه به صدقه رسید نام سلطان محمد در خطبه آورد، سلطان برکیارق به دنبال او فرستاد که به حضورش بیاید ولی قبول نکرد و گفت حاضر به ملاقات نیست و اطاعت وی را قبول نمی‌کند، مگر اینکه سلطان وزیر خود را به او تحویل دهد که برکیارق قبول نکرد و رابطه‌شان قطع گردید و صدقه به سرعت شهر کوفه را که در زمان طغرل از قلمرو بنی مزید جدا شده و به خفاجه داده شده بود تصرف کرد.^{۱۱} عدم پرداخت مالیات از سوی سیف الدوله سبب شد که بعد از نبرد دوم، برکیارق برای تأمین نیازهای مالی سپاه خود به عراق برود و با غارت آن نواحی باعث رویگردانی مردم از خود شود و هنگامی که کوشید تا خراج عقب افتاده صدقه را از خلیفه بگیرد سبب شد که خلیفه، محمد را پادشاه بخواند.^{۱۲} دلایل اختلاف صدقه با برکیارق چه بود؟ آیا فقط عدم پرداخت مالیات عقب افتاده باعث این اختلاف شد؟ منابع این دوران علت رویگردانی سیف الدوله از برکیارق را در موضوع مالیات می‌دانند، ولی با توجه به حوادث بعدی متوجه می‌شویم که صدقه طرفدار قدرتی بود که کمتر بر او اعمال نظر کند، زیرا تنها در این صورت بود که می‌توانست به توسعه‌طلبی‌های خود در مرکز و جنوب عراق بپردازد. بنابراین، برکیارق که قصد داشت بر امیر صدقه تسلط داشته باشد، با صدقه درگیری پیدا کرد. به نظر می‌رسد در ارزیابی قدرت مدعیان سلطنت سلجوقی (محمد و برکیارق) سیف الدوله صدقه دچار اشتباه شده بود، زیرا بعدها که سلطان محمد به قدرت

رسید و سلطان بلامنازع سلجوقیان در ایران شد مانع از قدرت‌طلبی‌های بیش از حد امیر حله گردید.

نبرد سوم سلطان محمد و برکیارق بی نتیجه به پایان رسید، این نبرد در سال (۴۹۵ ق) رخ داد و توافقی بین طرفین برقرار شد که هر یک از طرفین در قلمرو خود دارای لقب و عنوان باشند به این صورت که محمد لقب ملک و برکیارق لقب سلطان داشته باشد. یکی از حوادث این دوران، اعطای خلعت و لوا به محمد و سنجر از سوی خلیفه عباسی بود که سیف‌الدوله صدقه مأمور اعطای خلعت به محمد بود.^{۱۲} سلطان محمد که با تأیید شدن از سوی خلیفه، خود را دارای قدرت بالایی می‌دانست، یک‌طرفه توافقی نبرد سوم را شکست ولی در درگیری با نیروهای برکیارق شکست خورد و به اصفهان فرار کرد، اصفهان به مدت ۹ ماه در محاصره برکیارق بود ولی محمد توانست فرار کند و در نبرد پنجم که آخرین درگیری بود و در خوی و میان دریاچه‌های ارومیه و وان اتفاق افتاد محمد شکست خورد و تمایل خود را به صلح نشان داد، توافقی که بین طرفین برقرار شد تا سال مرگ برکیارق یعنی سال (۴۹۸ ق) به قوت خود باقی ماند.^{۱۳} در دورانی که رابطه سیف‌الدوله با برکیارق تیره شد، روابط سیف‌الدوله با محمد بیشتر گردید به گونه‌ای که در سال (۴۹۶ ق) سلطان محمد بن ملک‌شاه بر بغداد مستولی و خطبه به نام او خوانده شد. در آن زمان شحنه بغداد، ایلغازی بن ارتق بود که توسط سلطان محمد ملک‌شاه انتخاب شده بود ولی با شکست سلطان محمد از برکیارق در آخرین نبرد که در همدان صورت گرفت. برکیارق، گمشتگین القیصری را برای شحنگی بغداد، فرستاد. ایلغازی به سیف‌الدوله پناه برد و درباره‌ی تجدید عهد با کسی که از جانب برکیارق قصد او بکند با سیف‌الدوله سوگند یاد کرد که به عهد خود وفا کند. در ربیع الاول این سال (۴۹۶ ق) گمشتگین وارد بغداد شد و به نام برکیارق خطبه خواند و کسی نزد سیف‌الدوله فرستاد و از او خواست که در اطاعت برکیارق باشد، ولی صدقه نپذیرفت و از حله به صرصر رفت. در این

زمان نام برکیارق از خطبه بغداد انداخته شد و نام هیچ‌کس برده نشد و خطبا اکتفا به نام خلیفه کردند. زمانی که سیف الدوله به صرصر رسید با ایلغازی و سقمان اقدام به تاراج نواحی دجل کرد. در این زمان خلیفه شخصی به نزد سیف‌الدوله فرستاد که دست از آزار و اذیت خلافت بردارد، او به شرط بیرون رفتن فرستاده برکیارق و قیصری از بغداد پذیرفت و خطبه به نام محمد خوانده شد.^{۱۴} سیف الدوله به حله برگشت و پس از آن به واسط که توسط قیصری غارت شده بود وارد شد و با مردم به عدالت رفتار کرد، ولی قیصری را آزاد گذاشت که به سوی برکیارق برگردد. در واسط نیز به نام محمد خطبه خوانده شد و سیف الدوله و ایلغازی هر کدام پسران خود را در آنجا گذاشتند و برگشتند. به سبب حوادثی که اتفاق افتاده بود سیف الدوله پسر کوچکتر خود منصور را به همراه ایلغازی به نزد خلیفه المستظهر فرستاد که رضایت او را بدست آورد.^{۱۵} بنابر صلحی که بین محمد و برکیارق بعد از آخرین نبرد آنها در سال (۴۹۷ ق) برقرار شد سلطان محمد، از رودخانه سفید رود تا باب الابواب، دیار بکر، جزیره موصل، شام و از بلاد عراق، که قلمرو سیف الدوله بود تصاحب کرد و برکیارق آن را پذیرفت و نام برکیارق در خطبه بغداد ذکر شد ولی سیف الدوله حاضر نشد به نام برکیارق خطبه بخواند و در این مورد با شحنة بغداد، ایلغازی اختلاف پیدا کرد.^{۱۶} برکیارق که قصد داشت برای سروسامان دادن به اوضاع عراق و سرکوب سیف‌الدوله راهی آن دیار شود در بین راه فوت کرد.^{۱۷} حمایت سیف الدوله از محمد حتی بعد از مرگ برکیارق نیز ادامه پیدا کرد و هنگامی که در بغداد به نام فرزند برکیارق یعنی ملکشاه خطبه خوانده شد سیف‌الدوله به این کار رضایت نداد و سلطان محمد را ترغیب کرد که به بغداد بیاید، هنگامی که محمد اقدام به این کار کرد سپاه وی را تا بغداد همراهی نمود و در بغداد به نام محمد خطبه خوانده شد.^{۱۸}

دوران درگیری‌های جانشینی بعد از مرگ ملکشاه تا مسلط شدن کامل سلطان محمد در سال (۴۹۸ ق)، اوج قدرت بنی مزید و استقلال آنها بود. در ادامه بحث خواهیم دید که این

فرصت مناسب، امکان افزایش قدرت سیف‌الدوله را فراهم کرد و او با ایجاد شهر حله به عنوان پایتخت دائمی خود و تصرف شهرهای متعدد عراق خود را به عنوان پادشاه عرب معرفی کرد.

بنای شهر حله

سیف‌الدوله صدقه وقتی که توانست از جنگ‌های داخلی سلجوقیان نهایت استفاده را بکند، در اولین اقدام برای نشان دادن قدرت خود در سال (۴۹۵ق) اقدام به بنای شهر حله کرد. این شهر جدید پایتخت حکومت او شد. در واقع پیش از بنای شهر حله توسط سیف‌الدوله، امرای قبل از او در خانه‌های عربی که چادر بود، زندگی می‌کردند.^{۱۹} شهر حله که در چند کیلومتری خرابه‌های بابل در کنار رود فرات، یعنی رودی که در قرن چهارم قمری به نام سورا خوانده می‌شد جای داشت، در آن زمان موسوم به جامعان به معنی دو مسجد بود. قسمت اعظم آن در ابتدای قسمت شرقی رود فرات قرار داشت و محلی آباد و حاصلخیز بود. سیف‌الدوله پایتخت خود را در مقابل جامعان ساخت. موضعی که شهر حله در آن ساخته شد نی‌زاری بود که درندگان در آن زندگی می‌کردند، پس از پاک‌سازی آن منطقه شهر جدیدی در آنجا ایجاد کردند.^{۲۰} در کتب جغرافیایی نام چهار محل به نام حله ثبت شده است: ۱. حله بنی مزید (شهری) که در سرزمین بابل میان کوفه و بغداد واقع است و سیف‌الدوله صدقه در سال (۴۹۵ق) نخستین کسی بود که در آنجا خانه ساخت و به ایجاد بنا و توسعه آن پرداخت. حله را تا پیش از آن جامعین می‌گفتند. ۲. حله بین قبله نزدیک مزار از ناحیه مسیان، میان بصره و واسط؛ ۳. حله خاندان دبیس، پسر عقیف اسدی، شهرکی است نزدیک حویزه میان بصره و اهواز. ۴. حله بنی المراق، دهکده بزرگی است نزدیک موصل از آن گروهی از بزرگان ترکمن که آنان را مراق گویند.^{۲۱} شهر حله مورد نظر ما، شهر حله بنی مزید یا سیفیه است که

به دلیل انتساب به احداث کننده آن یعنی سیف الدوله صدقه به این نام موسوم است. شهر حله در امتداد فرات گسترش پیدا کرد. رودخانه‌ی فرات که از وسط این شهر می‌گذرد باعث گردید که بین دو بخش آن جدایی بیفتد. بنابراین، پلی برای آن ساختند که از قایق‌های بهم پیوسته تشکیل شده بود. این پل بعد از ایجاد شهر حله محل عبور کاروان‌های حجاج و زیارتی شد. ابن جبیر در سفرنامه خود در سال (۵۸۰ق) و ابن بطوطه نیز در قرن هشتم از این پل یاد می‌کنند. حله بعد از آنکه پایتخت بنی مزید شد توسعه پیدا کرد و دارای بازارهای بزرگی شد که پذیرای تجار و بازرگانان بود. نخلستان‌های این شهر به گونه‌ای معروف شد که اکثر قریب به اتفاق سیاحان و جهانگردان از آن یاد کرده‌اند.^{۲۲} ابن جبیر راه حله به بغداد را زیباترین راه پهنه‌ی زمین می‌داند که با آب فرات مناطق اطراف حله آباد می‌شود.^{۲۳} بیشتر اماکن شهر حله در جانب غربی آن بوده و در طرف شرقی آن اماکن کمی بوده است. ابن بطوطه در قرن هشتم اهالی این شهر را شیعه دوازده امامی و از دو طایفه کُرد و دیگری اهل الجامعین می‌داند که این دو تیره در آن دوره دائماً در حال جنگ بوده‌اند.^{۲۴} رابی بنیامین در سفرنامه‌اش مناطق یهودی نشین حله را چهار کوره می‌داند که ده هزار خانوار یهودی در آن ساکن بوده است. در میزان جمعیتی که رابی بنیامین عنوان نموده باید شک کرد، زیرا بنیامین ارقامی را در کتابش ذکر کرده که با توجه به شرایط منطقه و میزان جمعیت آن شهر در زمان مورد بحث غیرممکن می‌باشد.^{۲۵} شواهد نشان می‌دهد که شهر حله در قرن پنجم قمری یک اقامتگاه دائمی بوده است نه یک اردوگاه موقت، به تدریج حله با آبادی جامعین یکی شده و امرای بنی مزید بر گرد شهر حله حصار محکمی کشیدند و به این ترتیب شهر، مرکز قدرت بنی مزید در عراق گردید.^{۲۶} دلایل انتخاب محل جامعین برای ایجاد پایتخت از سوی سیف الدوله چه بوده است؟ ۱. اولین دلیل منطقی برای آن، موقعیت استراتژیک شهر حله بود که عبارت بود از نزدیکی به محل اسکان عشایر بنی مزید، یعنی نهر نیل فرات^{۲۷} و دیگر اینکه بنی مزید

متکی به قدرت نظامی بدویان بود و حله نزدیک بیابان‌های اسکان اعراب بدوی بود.^{۲۸} موقعیت اقتصادی حله که محل عبور کاروان‌های تجاری و زیارتی حجاج بوده و باعث ترقی آن شد.^{۳۰} نزدیکی به شهرهای مذهبی شیعیان نظیر کوفه، نجف، کربلا.^{۲۸} شرایط اقلیمی عالی که رود فرات باعث رونق آن می‌شد.

سیف‌الدوله صدقه در اوج قدرت

سیف‌الدوله در نبردهای برکیارق و محمد شرکت کرد که در ابتدا به جانب برکیارق بود ولی بعد از مدتی به سلطان محمد گرایش پیدا کرد. فضای ایجاد شده توسط مدعیان قدرت به سیف‌الدوله فرصت توسعه‌طلبی و افزایش متصرفات را داد و سیف‌الدوله در اولین اقدام برای گسترش متصرفات خود شهر هیت را تصرف کرد. در زمان برکیارق این شهر در دست بهاء‌الدوله شروان بن وهب بن وهیب، به اقطاع داده شد و او با گروهی از بنی عقیل در آنجا بود. رابطه او با سیف‌الدوله صدقه دوستانه و خوب بود تا اینکه بین آنها دشمنی ایجاد شد، زیرا سیف‌الدوله با دختری از پسر عم خود ازدواج کرد که قبلاً شروان خواستگاری کرده و پذیرفته نشده بود. بنابراین، او با بنی عقیل که در حوزه قدرت سیف‌الدوله بودند بر ضد صدقه هم‌پیمان شدند ولی صدقه تسلیم آنها نشد و شروان به حج رفت و با حالتی مریض به حله برگشت و سیف‌الدوله او را مجبور نمود که هیت را به وی بدهد و او شهر را تسلیم کرد. ولی حاکم هیت به نام محمد بن رافع، قبول نکرد که شهر را به پسر سیف‌الدوله، یعنی دبیس بدهد لذا، سیف‌الدوله خود به آنجا لشکر کشید و با منصور بن کثیر، برادرزاده شروان درگیر شد که گروهی از ربیعین شهر را برای سیف‌الدوله گشودند و منصور تسلیم شد و سیف‌الدوله پسر عم خود، ثابت بن کامل را به جانشینی خویش در آنجا گماشت و به حله برگشت.^{۲۹} دومین شهری که به تصرف صدقه درآمد واسط بود. در سال (۴۹۷ق) سلطان محمد شهر واسط را به صدقه

تسلیم کرد و سیف الدوله با سپاهی انبوه به واسط رفت در حالی که این شهر در دست گروهی از ترک‌ها بود که از طرف برکیارق در آنجا حکومت می‌کردند. سیف الدوله دستور داد که در بین ترک‌ها ندا دهند هر کس اقامت گزیند، ذمه‌ای نسبت به وی نخواهد داشت و گروهی از ترک‌ها رو به برکیارق گذاشتند و گروهی هم با صدقه باقی ماندند و سیف الدوله شهر را به مهذب الدوله بن ابوالجبر صاحب بطیحه واگذار کرد و تا آخر آن سال شهر را به پنجاه هزار دینار از او تضمین گرفت و به حله برگشت. مهذب الدوله مدتی در واسط بود سپس به شهر خود برگشت.^{۳۰} ولی بعد از مدتی سیف الدوله با مهذب الدوله اختلاف پیدا کرد و پسر عموی مهذب الدوله، یعنی حماد نیز به سیف الدوله پیوست. علت اختلاف این بود که مهذب الدوله در بیت المال شهر واسط دست برد، سیف الدوله از او مطالباتی کرد و مهذب را روانه زندان کرد. بدران پسر صدقه که داماد مهذب بود او را از زندان آزاد کرد. در این زمان حماد عهده دار واسط بود و با پسر عمویش درگیری پیدا کرد. حماد خود، داماد مهذب الدوله بود و به نزد سیف الدوله رفت و از او یاری خواست و سیف الدوله سپاهی به او داد که بر مهذب الدوله پیروز شد، ولی دوباره احتیاج به کمک پیدا کرد و این بار صدقه یکی از فرماندهان خود به نام سعید بن حمید عمری را به کمک او فرستاد. حماد مردی بخیل و تنگ نظر و مهذب الدوله آدمی سخاوتمند بود و برای سپهبد اموالی فرستاد و با او مهربانی کرد و سعید از مهذب حمایت کرد و قرار بر این شد که مهذب الدوله پسر خود به نام نفیس را به نزد سیف الدوله بفرستد و بین آنان آشتی ایجاد شد و سیف الدوله نیز او را با پسر عمویش حماد آشتی داد و صلحی میان آنان در سال (۵۰۰ هـ) برقرار شد.^{۳۱} سومین شهری که سیف الدوله به تصرف درآورد عانه بود. بلک بن بهرام بن ارتق، پسر برادر ایلغازی بن ارتق، شحنه بغداد بود. بلک، مالک شهر سروج بود و فرنگیان آن شهر را از وی گرفتند و بلک بن بهرام از آنجا فرار کرد و به عانه رفت و آنجا را که در دست پسران یعیش بن عیسی بن خلاط بود تصرف کرد. مشایخ آنجا از سیف الدوله یاری

خواستند و سیف الدوله دعوت آنها را اجابت کرد و به عانه رفت. بلکه بن بهرام و ترکمانان از آنجا فرار کردند و پسران یعیش بار دیگر بر شهر مسلط شدند. صدقه گروگان‌هایی از ترکمانان گرفت و به حله برگشت، ولی بار دیگر بلک بن بهرام به همراه دو هزار سپاهی از ترکمانان به عانه باز گردید، مدافعان شهر چندی مقاومت کردند ولی بلک توانست وارد شهر شود. وی بسیاری از مردم را به قتل رسانید و عانه را غارت نمود و به طرف هیت فرار کرد که آنجا را بگیرد. صدقه وقتی خبر را شنید به جانب هیت به حرکت درآمد، ولی بلک بن بهرام از رفتن به هیت پشیمان شد و بازگشت و سپاهیان صدقه نیز بدون درگیری بنویعیش را در عانه به قدرت رساندند.^{۳۲} چهارمین شهر متصرفی صدقه، بصره بود. در سال (۴۹۹ق) بصره در دست اسماعیل بن ارسلانجق بود او با استفاده از اختلافات سلاطین، دارای قدرت زیادی شده بود و به صدقه چنین وانمود می‌کرد که در اطاعت و موافقت او است. همین که سلطان محمد بعد از مرگ برادرش قدرت را به طور کامل در دست گرفت، قصد کرد بصره را به اقطاع بدهد ولی اسماعیل قبول نکرد و سلطان از صدقه خواست که بصره را از اسماعیل بگیرد. ابتدا صدقه حاجبی را فرستاد که کارهای شرطه و توابع آن را قبول کند ولی اسماعیل او را زندانی کرد و کار به درگیری کشید در درگیری اول، پسردایی صدقه به نام ابوالنجم بن ابوالقاسم وارمی کشته شد و صدقه بصره را محاصره کرد با وجود سرپیچی کردن سپاه وی از این کار، صدقه توانست اسماعیل را شکست دهد و وارد بصره شود، بصره مورد تاخت و تاز قرار گرفت و اسماعیل بعد از محاصره شدن در درون قلعه‌اش تقاضای امان برای خود و خانواده‌اش کرد و صدقه پذیرفت و سیف الدوله مردم بصره را امان داد و شحنة‌ای برای آنها تعیین کرد و به حله برگشت. اسماعیل بعد از آن در رامهرمز مُرد و سیف الدوله مملوکی به نام التوتاش را که زرخرید نیای خود، دبیس بن مزید بود در بصره گماشت ولی دو طایفه ربیعه و منتفق گردهم آمدند و از اعراب بدوی نیز گروهی با آنان هم پیمان شدند و به بصره حمله کردند. التوتاش با آنها

جنگید و کشته شد، بصره به تصرف اعراب در آمد و آنان بازارها و اماکن زیبای شهر را به آتش کشیدند و هر آنچه توانستند غارت کردند. با رسیدن این خبر به صدقه، او سپاهی به بصره فرستاد که اعراب فرار کردند و سلطان محمد خود، شحنة و عمیدی برای بصره تعیین کرد و بصره را از صدقه گرفت و مردم آنجا که فرار کرده بودند بازگشتند. بصره قبل از تصرف آن توسط صدقه به مدت ده سال تحت امارت اسماعیل بن ارسلانجق بود.^{۳۳} پنجمین شهری که سیف الدوله موفق به تسخیر آن شد تکریت بود. در سال (۵۰۰ق) او توانست کیقباد بن هزار اسبی را که حاکم تکریت بود به تسلیم وادارد. تکریت، قلعه مهمی داشت که وقتی طغرل به آنجا حمله کرد ساکنان قلعه با دادن اموال او را از تصرف قلعه منصرف کردند. این قلعه در زمان درگیری‌های محمد و برکیارق دست به دست گشت و در نهایت در سال (۵۰۰ق) صدقه توانست آن را از دست کیقباد خارج کند و از طرف خود، ورام بن ابوفراس بن ورام را نایب الحکومه قلعه کرد. منابع، کیقباد را پیرو باطنیه می‌دانند و اعتقاد دارند که مرگ کیقباد بلافاصله بعد از تصرف قلعه توسط سیف الدوله از خوشبختی صدقه بوده؛ زیرا چنانچه در نزد سیف الدوله می‌ماند، با توجه به اعتقادات سیف الدوله مورد سوءظن قرار می‌گرفت.^{۳۴} افزایش قدرت سیف الدوله بعد از مرگ ملکشاه تا تسلط کامل سلطان محمد سلجوقی بر قلمرو سلجوقیان به طور محسوسی ادامه داشت به گونه‌ای که بارها سیف الدوله به عنوان حامی سلطان و خلیفه در عراق اعمال قدرت کرد. در این دوران به چند حادثه مهم که متأثر از سیف الدوله است برمی‌خوریم، اولین آنها ماجرای ینال بن انوشتگین است. ینال مدتی سپهسالار لشکر برکیارق بود ولی بعد از مدتی به سلطان محمد پیوست او در سال (۴۹۶ق) به بغداد رفت و شروع به ظلم و ستم به مردم کرد. سفارش‌های خلیفه به او از طریق قاضی القضاة، ابوالحسن دامغانی و ایلغازی (شحنة بغداد) فایده‌ای نداشت. خلیفه از سیف الدوله خواست که شخصاً به بغداد بیاید و ینال را از کارهایش بازدارد. صدقه از حله به بغداد آمد، قرار

شد ینال، مالی بگیرد و از بغداد بیرون رود، ینال قبول کرد و سیف‌الدوله به حله برگشت و پسرش دبیس را برای جلوگیری از ستم به مردم در بغداد گذاشت ولی ینال زمانی که از بغداد بیرون رفت اقدام به غارت و ستم به مردم نواحی مختلف کرد، خلیفه این موضوع را به سیف‌الدوله اطلاع داد و او سپاهی را برای سرکوبی ینال فرستاد و نیروهایی از سوی خلیفه و ایلغازی نیز با آنان همراه شدند و دبیس بن صدقه نیز با ایلغازی بود، ینال فرار کرد و به آذربایجان نزد سلطان محمد سلجوقی رفت.^{۳۵} کمک خواستن خلیفه از صدقه برای رفع فتنه‌ی ینال نشان از اوج قدرت بنی‌مزید و سیف‌الدوله در عراق است. استمداد از نیروی سیف‌الدوله محدود به خلیفه نبود به گونه‌ای که در سال (۴۹۸ق) که سلطان محمد کوفه را از امیر قایماز به اقطاع داد به صدقه سفارش کرد که او و یارانش از خفاجه حمایت کنند و صدقه پذیرفت.^{۳۶} افزایش قدرت سیف‌الدوله در این دوران باعث شد که قبایل مختلف عرب نیز به سیادت بنی مزید گردن نهند و سیف‌الدوله در درگیری‌های بین آنان دخالت می‌کرد به خصوص در سال (۵۰۰ق) که سیف‌الدوله پسر خود، بدران را با سپاهی به بطیحه فرستاد زیرا آنان از دست خفاجه آزار و اذیت می‌دیدند. ولی خفاجه بدران را تهدید کردند و صدقه از مردم عباده که سال قبل، از خفاجه شکست خورده بودند برای گرفتن انتقام دعوت به همکاری کرد و آنان با قشون صدقه به خفاجه حمله کردند و خفاجه مجبور به فرار به سوی بصره شدند و سرزمین، زنان و فرزندانشان بدست قبیله عباده افتاد.^{۳۷}

سیف‌الدوله با ایجاد شهر حله در نخستین گام، امارت خود را رسمیت بیشتری داد و با داخل شدن در اتحادیه‌های قدرت به زودی یکی از قدرت‌های تأثیرگذار در حکومت سلجوقیان گردید. سلطان محمد سلجوقی بعد از مرگ برادرش برکیارق که رقیب او بود بر عراق مسلط شد و به این نتیجه رسید که به تنهایی قادر به تسلط بر ناحیه‌ی بین‌النهرین و نظم دادن به امور آنجا که آشفته شده بود، نیست بنابراین سیف‌الدوله که تابع سلطان محمد

بود توانست به او کمک زیادی بر کنترل اوضاع عراق بکند ولی قدرت بنی مزید تا چه اندازه باید افزایش پیدا می‌کرد؟ چه کنترلی باید برای آن برقرار می‌شد؟ این موضوعی بود که سلطان محمد باید آن را تعیین می‌کرد.

روابط سیاسی سیف الدوله صدقه با سلطان محمد

با مرگ برکیارق در سال (۴۹۸ق) تنها سلطان محمد بود که پادشاه مطلق قلمرو سلجوقی شد، هرچند برادرش سنجر در خراسان صاحب تاج و تخت بود ولی هیچ‌گاه برضد محمد اقدامی نکرد. به هنگام درگیری‌های برکیارق و محمد که امارت‌های محلی، چون امارت بنی مزید با رهبری سیف الدوله به نهایت قدرت رسیدند و از طرفی سلطان محمد که در پی ایجاد تمرکز در امپراتوری بود با امارت‌های محلی اصطکاک پیدا می‌کرد. برخورد سلطان محمد و سیف الدوله تا حدودی اجتناب‌ناپذیر بود؛ زیرا لازمی ایجاد تمرکز در حکومت، مقابله با تقسیم قدرت توسط امارت‌ها و حکام محلی بود. روابط سیف الدوله صدقه با سلطان محمد به خصوص بعد از اختلاف سیف الدوله با برکیارق بسیار خوب بود و سلطان محمد از سیف الدوله به عنوان اهرم قدرت خود در عراق استفاده می‌کرد و بارها سیف الدوله نقشه‌های سلطان محمد را در عراق اجرا کرد ولی سلطان محمد وقتی حاکم مطلق شد، سیف الدوله را رقیبی جدی برای خود می‌دید بنابراین، در بیان دلایل درگیری و اختلاف سیف الدوله صدقه با سلطان محمد روایت‌های مختلفی در منابع وجود دارد و هر کدام از منابع براساس دیدگاه خاصی به این موضوع پرداخته‌اند. نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که بیشتر منابع در سیر حوادث درگیری سلطان محمد و سیف الدوله با هم تفاوتی ندارند ولی در بیان دلایل درگیری، اختلاف نظر وجود دارد. در سال (۵۰۱ق) جنگی بین سیف الدوله صدقه با سلطان محمد سلجوقی درگرفت، سیر حوادث به این گونه آمده است که سلطان محمد در مقابل

خدمات سیف الدوله حکومت قسمت‌های زیادی از عراق را به او بخشید؛ اما عمید ابوجعفر بن حسین بلخی از درباریان سلطان شروع به فتنه‌انگیزی در میان آنها کرد و درباره‌ی سیف الدوله به سلطان گفت: «مقام او ارتقاء یافته و وضعش عالی شده و گستاخی او به قدری زیاد شده که هر کس از نزد سلطان فرار کند به او پناهنده می‌شود و او آنها را تحت حمایت خود قرار می‌دهد این کارها برای پادشاهان حتی از سوی فرزندان‌شان قابل تحمل نیست. بهتر است گروهی از کسان خود را بفرستی که شهرها و اموال او را تصرف کنند». وی این بدگویی‌ها را ادامه داد و درباره‌ی اعتقادات سیف الدوله نیز زبان به طعن گشود و او و مردمش را به مذهب باطنیه منسوب ساخت در صورتی که سیف الدوله شیعه مذهب بود.^{۳۸} پناهنده شدن امیر آوه و ساوه یعنی ابودلف سرخاب به سیف الدوله و تقاضای بازگرداندن او از سوی سلطان که سیف الدوله نپذیرفت دلیل بر نافرمانی تلقی شد و سلطان به بغداد رهسپار شد. در این میان سیف الدوله که با یاران خود درباره‌ی درگیری با سلطان مشورت کرد که فرماندهی سپاه او، سعید بن حمید تأکید بر جنگ کرد ولی پسرش دبیس معتقد بود که او باید با فرستادن اموال و دبیس به صورت گروگان رضایت سلطان را بدست آورد. موضع خلیفه عباسی، المستظهر نیز به آشتی دو طرف بود و خلیفه قصد داشت با فرستادن سفیرانی بین دو طرف آشتی برقرار کند ولی بی‌نتیجه بود.^{۳۹}

سیف الدوله که از توطئه‌چینی اطرافیان سلطان برضد خود آگاه شده بود شروع به گردآوری سپاهی از ترک‌ها، کردها، دیلمیان و عرب‌ها کرد و سلطان نیز نیروهای کمکی خود را از همدان فراخواند. درگیری اولیه بین فرمانده سلطان محمد به نام امیر محمد بن بوقانی ترکمانی و پسر عم سیف الدوله، ثابت بن سلطان در واسط بود که ثابت شکست خورد و فرار کرد. تلاش برای ایجاد صلح از سوی خلیفه ممکن نبود و ترکمانان سپاه سلطان که از پیشرفتِ توافق صلح ناراحت بودند اقدام به غارت قلمرو سیف الدوله کردند که نیروهای

سیف الدوله توانستند آنان را شکست دهند. این درگیری هرچند از سوی نیروهای سلطان محمد صورت گرفت ولی سیف الدوله از سلطان عذر خواست و مقصر را نیروهای سلطان دانست.^{۴۰} مذاکرات برای انجام صلح بی فایده بود و سلطان از زعفرانیه به سوی محل نعمانیه حرکت کرد و سیف الدوله با سپاهیانش به سلطان رسید، پسر عم سیف الدوله، ثابت به دلیل حسادت به مقام سیف الدوله به سلطان محمد پیوست و در درگیری که پیش آمد سپاه سیف الدوله شکست خورد و بسیاری از سپاهیان او در حدود سه هزار تن، پسرش دیبیس و فرمانده لشکرش سعید بن حمید اسیر شدند. قبایل خفاجه و عبادیه نیز دست از یاری سیف الدوله برداشتند و سیف الدوله که مشغول جنگ و رجز خوانی بود که: «منم پادشاه عرب، منم صدقه» بدست غلامی به نام بزغش کشته شد و سرش را به بغداد فرستادند.^{۴۱} پسرش بدران به حله گریخت و از آنجا به نزد پدر زنش، مهذب الدوله به بطیحه فرار کرد.^{۴۲} بعد از کشته شدن صدقه، قلمروش به حساب حکومت در آمد.^{۴۳}

زمینه‌های اختلاف بین سیف الدوله صدقه و سلطان محمد عبارت بودند از:

۱. سعایت و بدگویی از صدقه توسط دیوانسالاران سنی مذهب خراسانی که بر امور دولت سلطان محمد مسلط شده بودند. برای پرداختن به این موضوع که دیوانسالاران و درباریان چه تأثیری بر عملکرد سلطان محمد نسبت به سیف الدوله صدقه داشته‌اند باید به این موضوع اشاره کرد که سلجوقیان با اصول دیوانسالاری آشنا نبودند و در دوران نخستین پادشاهان سلجوقی این دیوانسالاران خراسانی بودند که قدرت را در دست داشتند و اوج قدرت آنها در زمان نظام الملک طوسی بود و با مرگ او و روی کار آمدن تاج الملک ابوالغنائم که جزء دیوانسالاری عراقی بود قدرت به دیوانسالاران عراق منتقل شد. دیوانسالاران خراسانی طرفدار متعصب اهل سنت، شاخه‌ی حنفی و شافعی بودند. در زمان برکیارق دیوانسالاران عراق قدرت را در دست گرفتند. با مرگ برکیارق و تسلط کامل سلطان محمد که حامیان او

دیوانسالاران خراسانی متعصب بودند، سختگیری‌های مذهبی نسبت به مذاهب و فِرَق غیر از اهل سنت آغاز شد.^{۴۴} دیوانسالاران عراقی برخلاف دیوانسالاران خراسانی بیشتر تمایلات شیعی داشتند. نخستین موج از تأثیرات قدرت یابی سلطان محمد و به تبع آن دیوانسالاران خراسانی، سرکوب اسماعیلیان اصفهان و فتح قلعه شاه دژ توسط سلطان محمد بود.^{۴۵} مخالفت با تشیع به سوی تشیع اثنی عشری نیز راه یافت و دیوانسالاران سلطان محمد که اغلب خراسانی بودند سلطان را از افزایش قدرت صدقه بیمناک کردند. یکی از این دیوانسالاران، عمیدابوجعفر بن حسین بلخی بود که شروع به فتنه انگیزی بر ضد صدقه کرد و قدرت صدقه را نزد سلطان بزرگ و خطرناک جلوه داد و با متهم کردن صدقه به مذهب رافضی، سلطان را به سرکوب صدقه تحریک کرد. نمود این سعایت‌ها پاسخی است که سیف‌الدوله به نمایندگان خلیفه، نقیب النقباء علی بن طراد زینبی و نماینده سلطان اقصی القضاء ابوسعید هروی که برای دلجویی سیف‌الدوله و برای اینکه ترس او را از میان ببرند و رابطه دوستی برقرار کنند و سیف‌الدوله در جنگ با خارجیان سلطان را یاری کند، داد. سیف‌الدوله می‌گوید: «اطرافیان سلطان او را با من دل چرکین کرده‌اند و او روشی که نسبت به من داشت تغییر داد و آن مهر و ملاطفتی که در حق من مبذول می‌فرمود از بین برده‌اند.»^{۴۶} این توطئه‌ها زمانی که سلطان بر آن شد که کسی به نزد سیف‌الدوله بفرستد و اطاعتش را برانگیزد زیادتر شد؛ زیرا سلطان در آن زمان تعداد نیروهایش کم بود اما مملوکش امیر مودود، که سپهسالار لشکرش بود و دیگر اطرافیان از این کار سرباز زدند و گفتند: «او (سیف‌الدوله صدقه) سخن ما را نمی‌پذیرد و ما از مواجهه با وی گریزی نداریم»، و سلطان بعد از شنیدن این سخنان به طرف حله حرکت کرد.^{۴۷}

۲. پناهندگان: یکی از موضوعاتی که درباره‌ی امارت بنی مزید جالب توجه است، کارکرد آن به عنوان مکانی برای پناه گرفتن فراریان یا مغضوبین حکام و خلفا بود. این کار زمان

نوردولوه دبیس رایج شد زمانی که او ارسلان بساسیری را چندین بار پناه داد، این موضوع تا مدت‌ها در امارت بنی مزید و امرای آن رایج بود. در بیان دلایل پناه دادن به مخالفان یا پناه آوردگان از سوی امرای این امارت باید به جامعه‌شناسی اعراب بدوی توجه کرد. در میان سنن اعراب بدوی و در دوران جاهلیت حمایت کردن از مهمان یا کسی که پناه به شخص عربی آورده رایج بوده است، حتی گاهی برای پناه دادن به شخص خاص تمام قبیله بر ضد مخالف آن شخص وارد عمل می‌شد و تا آخرین لحظات از آن فرد دفاع می‌کرد. سیف الدوله صدقه که خود، تجسم رادمردی و مهمان‌نوازی بود، تمام سنن عرب‌ها را رعایت می‌کرد و خانه‌اش در بغداد «پناهگاه امن همه کسانی بود که خوفی داشتند. در دوران امارت او، حله منزلگاه مسافران، ملجاء نامیدان، تیمارخانه‌ی رانده شدگان و پناهگاه فراریان وحشت زده بود»^{۴۸}

منابع عصر سلجوقی پناه دادن به حاکم دیلمی آوه و ساوه را دلیل لشکرکشی سلطان محمد به سوی سیف الدوله می‌دانند.^{۴۹} حال این سؤال مطرح می‌شود که تسلیم کردن حاکم دیلمی آوه و ساوه، یعنی ابودلف سرخاب کیخسرو تا چه اندازه برای سلطان محمد مهم بوده است که او اقدام به لشکرکشی و نابود کردن متحد قدیمی خود نمود. حوادث بعدی که اتفاق افتاد نشان داد که هدف سلطان بازگرداندن سرخاب نبوده است. زیرا بعد از آنکه سپاه صدقه شکست خورد و خود صدقه کشته شد سلطان محمد، سرخاب را بخشید و از گناه او درگذشت.^{۵۰} این اولین باری نبود که امرای بنی مزید به یک حاکم یا وزیر فراری پناه دهند. زیرا در طول دوران حکومت سیف الدوله ما با وزرا و حکامی روبه رو می‌شویم که صدقه آنان را پناه داد و از سلطان یا خلیفه برای آنها شفاعت گرفت مانند: پناهندگی مؤیدالملک پسر نظام الملک که مدتی وزیر برکیارق بود و بعد از آن از ترس او به صدقه پناه آورد و بعدها وزیر سلطان محمد گردید.^{۵۱} یا پناهنده شدن فخرالروسا ابوالمظفر محمد بن احمد کوفنی، رئیس کتابخانه نظامیه، به سیف الدوله که به دلیل مدح خلیفه‌ی فاطمی مصر و هجو خلیفه‌ی عباسی خویش مباح شد

ولی صدقه او را پناه داد و بعدها به دیوان سلطان محمد راه یافت.^{۵۲} یا پناهندگی ابوالمعالی النحاس الاصفهانی که در زمان درگیری‌های برکیارق و محمد، اموال زیادی بدست آورده بود به سیف الدوله پناه می‌برد و با سفارش صدقه، وزیر خلیفه المستظهر بالله می‌گردد.^{۵۳} پناه دادن به اینگونه از شخصیت‌ها را بارها در تاریخ امارت بنی مزید شاهد هستیم ولی آنگونه که منابع درباره‌ی پناه دادن به سرخاب از سوی سیف الدوله نقل می‌کنند گویای این است که تمایلات شیعی سیف الدوله و سرخاب نیز مهم بوده است.^{۵۴}

۳. مذهب: این موضوع که سیف الدوله در مذهب شیعه، افراط می‌کرد امری است که بیشتر منابع به آن اشاره کرده‌اند.^{۵۵} آیا تمایلات شیعی سیف الدوله و طرفداری او از شیعیان و اینکه او به حاکم شیعی آوه و ساوه پناه داد باعث شد که رابطه‌اش با سلطان محمد تیره گردد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت امارت بنی مزید، امارتی شیعه مذهب بود که امرای آن از زمان علی بن مزید از شیعیان طرفداری می‌کردند و منابع همیشه از بنی مزید در این عصر به عنوان پایگاهی برای تشیع یاد می‌کنند. در زمانی که سلطان محمد به قدرت رسید و دیوانسالاری خراسانی نیز در پی آن قدرت گرفت مبارزه با تشیع به اوج خود رسید و سرکوب اسماعیلیان اصفهان متأثر از این رویکرد بود.^{۵۶} بنابراین گرایش‌های ضد تشیع سلطان محمد و دربارانش نیز می‌توانست در اختلاف مورد نظر مؤثر باشد.

توطئه‌های درباریان و دیوانسالاران سلطان محمد نسبت به سیف الدوله یکی از اصلی‌ترین موارد بروز اختلاف بود. در موضوع پناه دادن به فراریان که منابع این دوره آن را مهم‌ترین دلیل درگیری آنها ذکر کرده‌اند، باید گفت این مورد جزء دلایل ثانوی بوده است نه دلایلی اصلی و اینکه آیا شیعه بودن سیف الدوله صدقه تأثیری در روابط او با سلطان محمد داشته است؟ باید گفت. سیف الدوله و امارت بنی مزید از همان ابتدا گرایش‌های شیعی آشکاری داشته‌اند و این گرایش‌ها مختص زمان سیف الدوله نبود و از همان آغاز روابط

حسنه‌ی سلطان محمد با سیف الدوله، وی از شیعه بودن سیف الدوله آگاهی داشته است. بنابراین، این موضوع نیز از دلایل ثانویه اختلاف بوده است. اما یکی از موارد اصلی اختلاف و درگیری سیف الدوله و سلطان محمد، افزایش قدرت سیف الدوله بود به دنبال این افزایش قدرت بود که وقتی سلطان محمد از او طلب سرخاب حاکم آوه و ساوه را کرد با بیان اینکه «من از او بهره‌ای نمی‌برم و قدرت نمی‌گیرم بلکه از او حمایت می‌کنم. من نیز در این باره همان می‌گویم که ابوطالب هنگامی که رسول خدا ﷺ را از او مطالبه کردند به مردم قریش گفت.»

ونسلمه، حتی نصرع حوله و نذهل عن ابائنا و الحلائل

«یعنی ما او را هنگامی تسلیم می‌کنیم که در اطراف او بجنگیم و زنان و فرزندان خود را فراموش کنیم. به عبارت دیگر تا وقتی که ما زنده هستیم نمی‌توانید او را از ما بگیرید»^{۵۷}

موضع‌گیری‌هایی این چنینی که از موضع قدرت بود باعث شد که سلطان محمد سلجوقی، تصمیم به کاهش قدرت بنی مزید بگیرد، زیرا پیش‌بینی می‌کرد در آینده خطر آنان برای قدرت سلجوقیان افزایش یابد.

یکی از پیامدهای مرگ سیف الدوله صدقه در سال (۵۰۱ق) کاهش قدرت شیعیان در بغداد بود. به طوری که در شعبان سال (۵۰۲ ق) شیعیان با سنیان آشتی کردند، زیرا سیف الدوله صدقه از حامیان شیعیان بغداد بود و سنیان همیشه شیعیان را سرزنش و تهدید می‌کردند که وقتی سیف الدوله کشته شود بعد از آن، بلا بر جان شیعیان بغداد نازل خواهد شد. بنابراین، شیعیان که حامی‌شان را از دست داده بودند در ماه شعبان که سنیان برای زیارت قبر مصعب بن زبیر آماده می‌شدند تا از محله‌ی کرخ عبور کنند به پیشواز آنان رفتند و سنیان نیز در نیمه‌ی شعبان که شیعیان به زیارت مرقد امام موسی بن جعفر علیه السلام و... می‌رفتند از آنان پیشوازی کردند و اقدامی علیه شیعیان نکردند.^{۵۸}

خصال سیف الدوله صدقه

خصائل اخلاقی صدقه از سوی بسیاری از نویسندگان مورد تمجید قرار گرفته است و در زمان او حله پناهگاه بی پناهان، امید امیدواران و ملجأ ضعیفان بود. صدقه مردی کریم و عفیف بود و در جنگ هیچ کدام از امرای بنی مزید مانند او نبوده‌اند. حمایت از بی پناهان باعث شده بود که مردم به حله سفر کنند و مهمان نوازی و عطایای او به مردم در زبان خاص و عام در آن عصر رایج بوده است.^{۵۹} ابن خازن شاعری است که این چکامه را در سوگ او سروده است:

العیش فی الدنیا کرده حالم	و کائما الانسان طیف خیال
کم آملین سرت بهم خیل المنی	فتعشرت بحبائل الاجال
قد کان بجزندی و بدر دجنه	و هزبر معرکه و طود جلال
کم سلها شمساً فاغمد ضوها	شفق تکائف من دم الابطال
ضحکت وجوه المال عند ثوائه	و بکت علیه اعین الامال
و مجالس کانت به ما هولہ	بمتموج متبلیج الافعال
فبکیت للغمد المصاب بسیفه	و الفیل او حش من ابی الاشبال

«زندگی به خوابی می ماند و آدمی به خیال، که به خوابی و بسا امیدواران بر اسب آرزو سوار، که بازشان را پای بلغزید و درافتادند به دام، به دام مرگ، دریای سخاوت بود و به ظلمت شب، ماه تمام، هزبر رزمگه، کوه شکوه بسا خورشیدی که تیغ نور برکشید و از او در نیام کرد، از او که شفق از خون دلیران تیره کرد، مال را به حضورش روی خندان و کنون چشم آرزو در فراقش گریان به هر مجلس که بدو آباد، تا جوارى بود شوخ و شیرین کار و کنون بگریم، بر آن نیام بی تیغ فتاده و آن بیشه بی شیر مانده».^{۶۰}

سیف الدوله صدقه که یکی از بزرگترین امرای بنی مزید بود بعد از ۲۱ سال امارت، در سن

۵۹ سالگی به قتل رسید و امارت بنی مزید وارد دوره‌ی جدیدی از حیات خود گردید.

نتیجه

امارت خاندان بنی مزید تحت حاکمیت سلجوقیان بود، اما هیچ‌گاه اطاعت صرف و محضی نداشتند و امیری چون، سیف الدوله صدقه نشان داد که در صورت عدم توجه حکومت مرکزی به قدرت او، می‌تواند قلمرو و قدرتش را افزایش دهد. صدقه در واقع بزرگترین و با کفایت‌ترین امیر بنی مزید بود که از شرایط مطلوب، نهایت استفاده را کرد و با اقداماتی که در خصوص ایجاد شهر حله، سیفیه و تبدیل آن به مرکز علمای شیعه در قرن ششم هجری انجام داد، نقش فراوانی در تحولات آینده‌ی جهان تشیع داشت. زیرا بعدها علمایی در حله رشد یافتند که در تشیع قرون بعد تأثیرگذار شدند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن تغری بردی، النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره، ج ۵، ص ۱۲۲؛ ابن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۷، ص ۹۹.
۲. استانلی لین پل، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومت‌گر، ج ۱، ص ۲۱۳.
۳. ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۱۶۰-۱۶۱.
۴. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۷، ص ۴۱.
۵. ناصرالدین منشی کرمانی، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار (در تاریخ وزرا)، ص ۲۶؛ خواندمیر، دستور الوزراء، ص ۸۹-۹۰.
۶. ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۲۳۷؛ ابن کثیر، البدايه و النهايه فی التاريخ، ج ۱۷، ص ۱۸۷؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ص ۵۴۱.
۷. جی آ. بویل، (گردآورنده) تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۵، ص ۱۰۵-۱۱۱.
۸. ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۲۰۳.
۹. همان، ص ۲۶۶-۲۶۹.
۱۰. همان، ص ۲۸۲-۲۸۳؛ ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۴۰۱.
۱۱. جی آ. بویل، همان، ص ۱۱۲.
۱۲. ابن خلکان، منظر الانسان (ترجمه و فیات الاعیان)، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۷.
۱۳. جی آ. بویل، همان، ص ۱۱۳.
۱۴. ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۱۷۵؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۲۹-۳۳۲؛ ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۴۰۱.
۱۵. خواندمیر، همان، ص ۵۴۱-۵۴۲؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۳۲.
۱۶. ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۳۴-۳۳۶.
۱۷. همان، ص ۳۵۸-۳۶۲.
۱۸. همان، ج ۱۸، ص ۱۲.
۱۹. همان، ج ۱۷، ص ۳۲۵؛ ابن جوزی، همان، ج ۱۷، ص ۷۶.

۲۰. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۱۹، ص ۷۸۵.
۲۱. ابوالفدا، تقویم البلدان، ص ۳۳۷؛ یاقوت حموی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ص ۶۷.
۲۲. ابن جبیر، سفرنامه، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ گی لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ص ۷۷-۷۸؛ حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، ص ۴۱-۴۲.
۲۳. ابن جبیر، همان، ص ۲۶۱.
۲۴. ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۱۰۸.
۲۵. رابی تودولاری، سفرنامه، ص ۱۰۸.
۲۶. کلیفورد ادموند باسورث، سلسله های اسلامی جدید، ص ۱۷۹-۱۸۰.
۲۷. البغدادی، مرصد الاطلاع علی اسما الامکنه و البقاع، ص ۴۱۹.
۲۸. میرزا محمد علی مدرس، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب، ج ۲، ص ۶۶.
۲۹. ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۳۲-۳۳۳؛ سید محسن الامین، اعیان شیعہ، ج ۴، ص ۱۷؛ جی آ. بویل، همان، ص ۱۱۰.
۳۰. ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۰۱؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۵۰-۳۵۱.
۳۱. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۳۸-۴۲؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۰۴-۴۰۵.
۳۲. ابن اثیر، همان، ص ۳۴۲.
۳۳. همان، ص ۳۸۲-۳۸۳؛ ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۴۰۲.
۳۴. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۱۲-۱۵؛ ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۰۶.
۳۵. ابن اثیر، همان، ج ۱۷، ص ۳۲۸-۳۲۹.
۳۶. همان، ص ۳۶۹.
۳۷. همان، ج ۱۸، ص ۱۵-۱۶.
۳۸. همان، ص ۴۶.
۳۹. همان، ص ۴۹.
۴۰. ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۴۰۵-۴۰۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۴۹.

۴۱. راوندی، *راحه الصدور و آیه السرور*، ص ۱۵۳-۱۸۴؛ عباس پرویز، *تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان*، ص ۱۳۱؛ احمد کسروی، *شهریاران گمنام*، ص ۲۲۹؛ ابن بی بی نجمه، *اخبار سلاجقه روم*، ص ۳۴۳؛ نظامی عروضی سمرقندی، *چهار مقاله عروضی*، ص ۳۷۴؛ ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انبا ابنا الزمان*، ج ۲، ص ۴۹۰؛ ابن جوزی، همان، ج ۱۷، ص ۱۰۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۴۹؛ صدرالدین حسینی، *زیده التواریخ*، ص ۱۱۳.
۴۲. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۶۰.
۴۳. حسینی یزدی، *العرضه فی الحکایه السلجوقیه*، ص ۹۰-۹۱.
۴۴. ساسان طهماسبی، *رقابت های عراقی ها و خراسانی ها در دیوانسالاری سلجوقیه*: فصلنامه انجمن، ص ۱۴۹-۱۵۲.
۴۵. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۴۶؛ محمد عبدالله عنان، *تاریخ جمعیت های سری جنبش های تخریبی*، ص ۶۲.
۴۶. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۴۸؛ ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۴۰۵.
۴۷. صدرالدین حسینی، همان، ص ۱۱۳.
۴۸. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۶۰-۶۱؛ قاضی نورالله شوشتری، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، ص ۳۴۹.
۴۹. جی آ. بویل، همان، ص ۱۱۸.
۵۰. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۶۰.
۵۱. حسینی یزدی، همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.
۵۲. پرویز اذکائی، *تاریخنگاران ایران*، ص ۲۱۱.
۵۳. خواندمیر، *دستور الوزرا*، ص ۹۰-۹۱.
۵۴. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۴۷؛ صدرالدین حسینی، همان، ص ۱۱۴؛ ابن کثیر، همان، ج ۱۲، ص ۲۰۸؛ خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۵۴۱-۵۴۲.
۵۵. عبدالجلیل قزوینی رازی، *التقصص*، ص ۴۷۱.
۵۶. کارل بروکلمان، *تاریخ ملل و دول اسلامی*، ص ۲۴۷؛ عبدالرفیع حقیقت، *تاریخ نهضت های*

- ملی ایران، ص ۳۵۲.
۵۷. ابن اثیر، همان، ج ۱۸، ص ۴۸.
۵۸. همان، ص ۱۱۰-۱۰۸.
۵۹. الفارقی، تاریخ الفارقی، ص ۲۷۴؛ قزوینی رازی، همان، ص ۴۷۱؛ سید محسن الامین، دایرة المعارف شیعه، ج ۱، ص ۵۱۲؛ شوشتری، همان، ج ۲، ص ۳۴۹؛ میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تعلیقات النقص، ج ۲، ص ۶۳۰.
۶۰. صدرالدین حسینی، همان، ص ۱۱۴.

منابع:

- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن الکریم؛ کامل «تاریخ بزرگ اسلام و ایران»؛ ج ۱۷، ۱۸، ترجمه ابوالقاسم حالت؛ (شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، بی تا).
- ابن بطوطه، ابو عبدالله محمد بن عبدالله طنجه‌ای؛ سفرنامه، ج ۱، ص ۵، مؤسسه انتشارات آگاه، پاییز ۱۳۷۰ ش).
- ابن بی بی النجمه، ناصرالدین حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی؛ اخبار سلاجقه روم؛ تعلیقات محمد جواد مشکور، ج اول (تهران: انتشارات کتاب فروشی تهران، تیرماه ۱۳۵۰).
- ابن تعری بردی، جمال الدین ابی المحاسن؛ النجوم الزاهره فی ملوک المصر و القاهره؛ الجزء الخامس (وزاره الثقافه و الارشاد القومی المؤسسه المصریه العامه، ۱۹۹۲ م).
- ابن جبیر، محمد بن احمد بن جبیر؛ سفرنامه؛ ترجمه پرویز اتابکی، مصحح ویلیام رایت، چاپ ۱ (مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ ش).
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد؛ المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک؛ الجزء السابع عشر و الثامن عشر، تحقیق محمد القادر و مصطفی عبدالقادر، (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲ م).
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۳، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۱ (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش).

- ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر؛ **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**؛ حقه احسان عباس (بیروت: دارصادر بیروت، ۱۳۴۷ش).
- ابن خلکان، ابی العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر؛ **منظر الانسان** (ترجمه و فیات الاعیان)؛ مترجم احمد بن محمد بن عثمان بن علی بن احمد الشجاع السنجرى، تصحیح و تعلیق فاطمه مدرسی، چ ۱ (ارومیه: ناشر دانشگاه ارومیه، ۱۳۸۱ش).
- ابن کثیر، ابی الفداء حافظ؛ **البدایه و النهایه فی التاریخ**؛ الجزء الثانی عشر، دقق اصوله و حقه علی نجیب عطوی (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۸م).
- ابوالفداء، **تقریم البلدان**؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹).
- اذکائی، پرویز، **تاریخنگاران ایران**، بخش یکم، چاپ اول (مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، ۱۳۷۳).
- الامین، سید محسن، **دایرة المعارف شیعه**، ج ۱، ترجمه ی کمال موسوی، چ ۱، (تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۵ش).
- الامین، سید محسن؛ **اعیان شیعه**؛ (بیروت: دارالتعارف المطبوعات، ۱۴۰۳ق - ۱۹۸۳م).
- باسورث، کلیفورد؛ **سلسله های اسلامی جدید** (راهنمای گاهشماری و تبارشناسی)؛ ترجمه فریدون بدره ای، چ ۱ (تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱ش).
- بروکلیمان، کارل؛ **تاریخ ملل و دول اسلامی**؛ ترجمه دکتر هادی جزایری (تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ش).
- البغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق؛ **مراصد الاطلاع علی اسما الامکنه و البقاع**، و هو مختصر معجم البلدان یاقوت، تحقیق و تعلیق: علی محمد البحاوی، الجزء الاول، الطبعة الاول (دارالاحیاء الکتب العربیه، عیسی البابی الجبلنی و شرکاء، ۱۹۵۴م).
- بویل، جی. آ.، (گردآورنده) **تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج**، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، چ ۴ (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۰ش).
- پرویز، عباس؛ **تاریخ سلاجقه و خوارزمشاهیان**؛ (تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب

ایران، ۱۳۵۱ش).

- تودولایی، رابی بنیامین؛ سفرنامه؛ از روی ترجمه آلمانی مارکوس و گرونهاوت، مترجم مهوش ناطق، ویراستار ناصر پورپیرا، چ ۱ (تهران: نشر کارنگ، ۱۳۸۰ش).

- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی؛ زیده التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی)؛ با مقدمه محمد نورالدین، ضیاءالدین بونیاتوف و محمد اقبال، مترجم رمضان علی روح الهی، چ ۱ (انتشارات ایل شاهسوند بغدادی، ۱۳۸۰).

- حسینی ارموی، میرجلال الدین (محدث)، تعلیقات نقض، چ ۲ (تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش).

- حسینی یزدی، محمد بن محمد بن عبدالله بن النظام؛ العرضه فی الحکایه السلجوقیه؛ (القاهره: ۱۳۲۶ق).

- حقیقت، عبدالرفیع؛ تاریخ نهضت‌های ملی ایران؛ چ ۱ (تهران: انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۴ش).

- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی؛ تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر؛ به تصحیح محمد دبیرسیاقی، چ ۲ (تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳ش).

- دستور الوزرا، به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی (تهران: کتابفروشی و چاپخانه اقبال، ۱۳۱۷ش).

- دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ ج ۱۹، زیر نظر دکتر معین (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، دی ماه ۱۳۳۸ش).

- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ راحه الصدور و آیه السرور؛ به تصحیح محمد اقبال (تهران: ناشر کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۳).

- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۲، چ ۱ (تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶ قمری).

- عنان، محمد عبدالله؛ تاریخ جمعیت‌های سری و جنبش‌های تخریبی؛ ترجمه‌ی علی هاشمی حائری، چ ۳ (تهران: انتشارات کتابخانه بهجت).

- الفارقی، احمد بن یوسف بن علی بن الارزق؛ *تاریخ الفارقی*؛ حقیقه و قدم له بدوی عبدالطیف عوض، الطبع ثانی (بیروت: دارالکتاب البنانی، ۱۹۷۴م).
- قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل؛ *النقض*؛ به تصحیح میرجلال الدین محدث (تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۵۸ش).
- کسروی، احمد؛ *شهریاران گمنام*؛ ج ۳ (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳ش).
- لسترنج، گی؛ *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*؛ ترجمه‌ی محمود عرفان، ج ۴ (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش).
- لین پل، استانلی و دیگران؛ *تاریخ دولت های اسلامی و خاندان های حکومت گر*؛ ج ۱، ترجمه صادق سجادی، ج ۱ (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳ش).
- مدرس، میرزا محمد علی؛ *ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب*؛ جلد دوم، چاپ دوم، تبریز، چاپخانه شفق، بی تا.
- مستوفی، حمداله، *نزه القلوب*، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، چاپ اول، تهران، ناشر کتابخانه طهروری، ۱۳۳۶ش.
- منشی کرمانی، ناصرالدین، *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار* (در تاریخ وزرا)، به تصحیح میرجلال الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، بی تا.
- نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، *چهار مقاله عروضی*، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی، چاپ سوم، تهران، انتشارات کتابفروشی زواره، ۱۳۳۳ش.
- یاقوت حموی، برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، بی جا، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ش.
- طهماسبی، ساسان، *رقابت های عراقی ها و خراسانی ها در دیوانسالاری سلجوقیه*، فصلنامه نامه انجمن، شماره چهارم، ۱۳۸۲.